و در حالى که او به خویشتن ستمکار بود، داخل باغ شد [و] گفت: «گمان نمى‌کنم این نعمت هرگز زوال پذیرد.» (35) و گمان نمى‌کنم که رستاخیز بر پا شود، و اگر هم به سوى پروردگارم بازگردانده شوم قطعاً بهتر از این را در بازگشت، خواهم یافت. (36) رفیقش -در حالى که با او گفت و گو مى‌کرد- به او گفت: «آیا به آن کسى که تو را از خاک، سپس از نطفه آفرید، آنگاه تو را [به صورت‌] مردى درآورد، کافر شدى؟» (37) اما من [مى‌گویم:] اوست خدا، پروردگار من، و هیچ کس را با پروردگارم شریک نمى‌سازم. (38) و چون داخل باغت شدى، چرا نگفتى: ماشاء الله، نیرویى جز به [قدرت‌] خدا نیست. اگر مرا از حیث مال و فرزند کمتر از خود مى‌بینى، (39) امید است که پروردگارم بهتر از باغ تو به من عطا فرماید، و بر آن [باغ تو] آفتى از آسمان بفرستد، تا به زمینى هموار و لغزنده تبدیل گردد؛ (40) یا آب آن [در زمین‌] فروکش کند تا هرگز نتوانى آن را به دست آورى.» (41) [تا به او رسید آنچه را باید برسد] و [آفت آسمانى‌] میوه‌هایش را فرو گرفت. پس براى [از کف دادن‌] آنچه در آن [باغ‌] هزینه کرده بود، دستهایش را بر هم مى‌زد در حالى که داربستهاى آن فرو ریخته بود. و [به حسرت‌] مى‌گفت: «اى کاش هیچ کس را شریک پروردگارم نمى‌ساختم.» (42) و او را در برابر خدا گروهى نبود، تا یاریش کنند، و توانى نداشت که خود را یارى کند. (43) در آنجا [آشکار شد که‌] یارى به خداىِ حق تعلق دارد. اوست بهترین پاداش و [اوست‌] بهترین فرجام. (44) و براى آنان زندگى دنیا را مَثَل بزن که مانند آبى است که آن را از آسمان فرو فرستادیم؛ سپس گیاه زمین با آن درآمیخت و [چنان‌] خشک گردید که بادها پراکنده‌اش کردند، و خداست که همواره بر هر چیزى تواناست. (45)